صاحب‌امتیاز: دانشگاه آزاد اسلامی- مدیرمسئول: محمدامین ایمانجانی- سردبیر: مسعود فروغی
دفتر مدیرمسئول: ۶۶۳۴۸۰۱۶ تحریریه: ۱۸۲-۶۶۷۶۰۱۸۰ - فکس: ۶۶۷۶۰۵۰۱- ۶۶۷۲۶۰۴۷
روابط عمومی: ۶۶۷۶۰۴۹۹ - سازمان آگهی‌ها: ۱۸و۶۶۳۴۸۰۴۶
چاپ: چاپخانه دانشگاه آزاد اسلامی- توزیع فرهیختگان: ۱۲-۶۶۳۴۸۰۱۱
نشانی: خیابان حافظ، پایین‌تر از جمهوری، روبه‌روی ساختمان بورس، ساختمان فرهیختگان، طبقه سوم

مصاحبه منتشر نشده با مرحوم آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی درباره آیت‌الله محمدحسین بهجتی اردکانی (شفق)

از بهشتی پرشور و بی‌قرار

همانطور که در مقدمه مصاحبه صفحات ۱۴ و ۱۵ خواندید، از مرحوم علامه آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی نیز مصاحبه‌ای منتشر نشده راجع به مرحوم آیت‌الله محمدحسین بهجتی اردکانی در دست است و ذیلا آن را نیز از نظر می گذرانید. با اینکه تاریخ دقیق مصاحبه مشخص نیست ولی پیداست که پس از رحلت مرحوم شفق انجام شده است.

III

برای ما از آغاز آشنایی تان با آیت‌الله بهجتی بفرمایید؟

قبل از هر چیز در این ایام روحانی و ملکوتی برای روح بلند مرحوم آقای بهجتی از خدای متعال روح و ریحان و مغفرت و رضوان طلب می کنیم و امیدواریم که خدای متعال روح ایشان را با ائمه اطهار محشور بفرماید. آشنایی بنده با اخوان بهجتی از همان سال‌های اول طلبگی شروع شد. بنده مقدمات را می‌خواندم که به مناسبتی، سفری به اردکان داشتم و در منزل مرحوم آخوند ملامحمد اردکانی که عالم برجسته آنجا بود و [در] حضور مرحوم آقای خاتمی و یک‌عده از خطبا و علمای اردکان، مناسبت آشنایی با مرحوم آقای بهجتی بود. من هنوز معمم نبودم و اول طلبگی بودم و بعد طولی نکشید که به یزد رفتم و مدتی در یزد بودم و بعد هم به قم مهاجرت کردم. چندسالی فاصله شد که قبل از آمدن به قم به نجف رفتم و از نجف که برگشتم سال ۳۱ بود و ما دائما با این عزیزان محشور بودیم و در فرصتی که ایشان در یزد بودند، ما چند نفر با هم عقد اخوت بستیم یعنی با دو اخوان بهجتی (مرحوم آقاشیخ علی و آقاشیخ محمدحسین). هر وقت هم من از نجف برگشتم و قم مقیم شدم یکی از نزدیک‌ترین دوستان بنده بودند چون هم عقد اخوت بسته بودیم و هم از لحاظ درسی نزدیک به هم بودیم و تفاوت زیادی نداشتیم و هم از لحاظ خلق و خو و روحیات خیلی به هم نزدیک بودیم، این دوستی ادامه داشت تا آخرین سال حیات ایشان که بر ما سبقت گرفت. خداوند عاقبت ما را هم ختم به خیر کند که در آن عالم هم با هم باشیم.

همان‌طور که فرمودید در این رفاقت ۶۰ ساله که با مرحوم آیت‌الله بهجتی داشتید، یقینا با خصوصیات و ویژگی‌های ایشان آشنا هستید و می توانید بسیاری ملموس از ایشان بگویید. ویژگی‌های علمی ایشان را چطور دیدید؟

آقایان بهجتی هر دو از نظر استعداد، بسیار استعداد علمی خوبی داشتند و علاوه بر استعداد، جدیت و پشتکار در تحصیل و مطالعه و تحقیق داشتند. طلبه‌های بسیار درس‌خوان و فهیم و با استعداد و درعین‌حال بسیار متدین و باتقوا بودند. از امتیازات هر دو برادر علاقه ایشان به ادبیات و شعر بود که هر دو از قریحه خوبی برخوردار بودند. شاید مرحوم آقاشیخ محمدحسین از اخوی قوی‌تر بودند. و آنچه باعث این شد که از لحاظ ادبیات و شعر بیشتر استعدادشان ظهور پیدا بکند دل پرشور و پراحساس و باعاطفه‌ای بود که داشتند و از امتیازات آنها بود. روح لطیف و حساس و درعین‌حال خیلی مهربان و صمیمی. بنده در طول ۶۰ سالی که با ایشان محشور بودم یادم نمی‌آید در یک موردی چیزی خلاف صفا و صمیمیت و یکرنگی از ایشان ببینم. چیزی که متاسفانه در این روزگار خیلی رایج است به نام زرنگی و دورنگی و چندچهره‌گی؛ ایشان از این اوصاف بیزار بودند. صاف، پاک و یکرنگ. شاید در این جهت پیدا کردن شخص ثالثی برای این دو برادر سخت بود. آدم احساس می کرد که با موجودهای بهشتی همنشین است. سر سوزنی شیله‌پیله و کلک و حقه‌بازی و زرنگی -به‌اصطلاح امروز- زرنگی شیطانی در آنها وجود نداشت. نسبت به همه مهربان، دلسوز، خیرخواه و این روح لطیف در اشعار و نوشته‌هایشان هم ظاهر بود و شدت عواطف ایشان نسبت به مسائل دینی بیشتر بود که از همین جهت غزل‌هایی در مدح اهل‌بیت سروده بودند. شاید بشود گفت که مرحوم آقای شیخ‌محمدحسین سروده‌هایشان و گفته‌هایشان در زمینه انقلاب و مهرورزی به حضرت‌امام بیشتر ظهور داشت. وقتی از امام صحبت می کردند و از سایر مظاهر دینی و مذهبی با یک حرارتی و سوزی سخن می گفتند که مخاطب را تحت‌تاثیر قرار می‌دادند. ایشان از شاگردهای خوب مرحوم آقا محسن حائری بود و در درس‌های دیگر از اساتید زیادی مانند حضرت‌امام و با بعضی از کسانی که امروز از عداد مراجع شمرده می‌شوند هم‌مباحثه بودند و در یک جمله ایشان از لحاظ استعداد ذاتی و خدادادی در فهم مطالب و پشتکار در درس و بحث و ذوق سخنگویی و سخن‌سرایی و سخن‌پردازی و عشق به اهل‌بیت و عشق به امام و انقلاب در سطح بسیار عالی بودند و روح لطیف و دل پراحساس و پرشور ایشان کم‌نظیر بود.

در دوران آشنایی شما با ایشان ما پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی را داریم و همراه ایشان و دوستان دیگری که بودند از یاران بارز امام بودید، در رابطه با انقلاب و قیامی که آغاز شد و به پیروزی انقلاب منجر شد ویژگی خاصی از ایشان و اثرگذاری‌ای که داشتند را اگر مدنظرتان هست، بفرمایید.

همان‌طور که اشاره کردم، علاقه شدید مذهبی و علاقه و ارادتی که به امام و انقلاب داشتند در دوران زندگی ایشان کاملا بروز داشت و در فعالیت‌های مختلف مشارکت داشتند و زندگی ایشان طبعا به دو بخش قبل از انقلاب و بعد از انقلاب تقسیم می‌شود. قبل از انقلاب هم به دورانی که موقتا مشغول تحصیل بودند مدت کوتاهی مجردا یا متاهلا و یک مدت هم در مسئولیت‌های تبلیغ و امامت جماعت و برگزاری جلسات مذهبی و سخنرانی‌های موسمی مثل محرم و صفر و ماه رمضان و جلسات هفتگی و در همه این فعالیت‌ها ایشان سعی می کردند که اهداف نهضت حضرت امام را پیگیری بکنند. از فعالیت‌های بارز ایشان یکی سخنرانی‌هایشان بود و یکی در همکاری با نشریه انقلاب بود که برخی اشعاری که در آن نشریه درج می‌شد، از ایشان بود. برای موقعیت دستگیری حضرت امام و دوران دور بودن ایشان از حوزه، اشعار پرسوزی سرودند و برای آزادی حضرت امام که به قم تشریف آوردند قصیده مفصلی سرودند که چاپ شد. فعالیت ایشان در نشر ادبیات انقلاب و سخنرانی‌ها و جلساتی که داشتند کاملا آشکار بود اما بعد از انقلاب در مسئولیت‌های انقلابی مانند اقامه نماز جمعه منصوب شدند که تا آخرین روز حیات‌شان در این پست بودند و با اینکه حال مزاجی ایشان مساعد نبود ولی همچنان با علاقه‌ای که داشتند به فعالیت‌های سیاسی و انقلابی و مذهبی این پست را رها نکردند. بعد از انقلاب ایشان نقش فعالی در حضور در جبهه‌ها و بسیج مردم و گروه‌های مختلف و حضور خود ایشان شخصا و سرکشی به جبهه‌ها مکرر یکی از برنامه‌های ایشان در طول جنگ تحمیلی هشت ساله بود و حضور ایشان بسیار موثر بود و مشوق بودند با بیانات گرم‌شان. شور و نشاط و هیجانی که داشتند مشوق دیگران بودند و در یک کلمه آنچه از دست‌شان برمی‌آمد در جهت پیشبرد اهداف انقلاب و پیشبرد پیروزی جنگ در پست‌هایی که به نفع اسلام و انقلاب بود کوتاهی نمی کردند و با اینکه کسالت قلبی داشتند و چند مرتبه به خارج رفته بودند، آنژیوگرافی و مداوای طولانی داشتند و خیلی دکترها سفارش می کردند که از استرس و تلاش پرهیز کنند ولی ایشان همچنان در انجام وظایف اجتماعی و انقلابی کوشا بودند و بحق یکی از یاران مخلص امام بودند.

از ویژگی‌های علمی ایشان فرمودید و اشاره‌ای هم به خصوصیات اخلاقی و اجتماعی ایشان داشتید. اگر بخواهید از ویژگی بارز ایشان در ارتباطات مردمی و ویژگی‌های اخلاقی ایشان صفات خاصی را مدنظر قرار بدهید شما کدام ویژگی را در ایشان برجسته‌تر می‌بینید؟

همان‌طور که اشاره کردم، ایشان آدم دلسوز و مهربانی برای همه بود و طبعا وقتی امام‌جمعه در یک شهری محوریت مسائل مذهبی و دینی شهر را عهده‌دار می‌شود مراجعات مردم به وی زیاد است و همه را با روی باز و آغوش گشاده استقبال می کردند و صفت بارز دیگر ایشان تواضع و خاکساری ایشان بود که اصلا در رفتار و منش ایشان خودخواهی و چیزی که بوی انانیت، تکبر و خودپسندی و به هر حال آنچه مربوط به خود است، دیده نمی‌شد. بسیار متواضع و برای هر دادخواهی گوش شنوا و برای هر تظلمی روی باز و مهربان و برای هر کمکی به زیردستان و نیازمندان دستی باز و گشاده داشت، البته در حد توان که برایشان میسر بود.

اگر بخواهیم از نوع توجه ایشان به روحانیت و طلاب (غیر از علاقه‌مندی‌ای که در دوران تحصیل خودشان داشتند) و نوع برخورد و ارتباطی که با قشر روحانیت و طلاب داشتند برای ما بگویید و مخصوصا اوایل انقلاب که بیشتر با شما ارتباط داشتند چون بعد از آن در حوزه علمیه اردکان مسئولیت داشتند و ارتباط ویژه‌ای را داشتند با طلاب شما از اوایل انقلاب و نوع ارتباط ایشان با دیگر روحانیون و طلاب برای ما بگویید؟

کسانی که دلسوز اسلام و انقلاب بودند در دوران پیش از انقلاب به‌خصوص روحانیون و تحصیلکرده‌ها و آدم‌های دلسوز از یک نظر به دو گروه تقسیم می‌شدند. یک گروه اهتمام داشتند به حفظ ارزش‌های اسلامی در نوجوان‌ها و جوان‌ها و کار کردن با دانش‌آموزان و دانشجویان که در میان بزرگان نمونه‌های بارز آنها مرحوم آقای مطهری که اصولا با یک هدف‌گیری خاصی وارد دانشگاه شدند، مرحوم دکتر بهشتی، مرحوم دکتر باهنر و مرحوم دکتر مفتح اینها از همان دورانی که در قم بودند و به کارهای طلبگی مشغول بودند و تدریس و تحقیق علوم اسلامی هم داشتند، درعین‌حال بخشی از وقت‌شان را صرف تعلیم و تربیت نوجوان‌ها و جوان‌ها کردند و برای اینکه این کار را انجام بدهند بهترین راه را این می‌دیدند که در آموزش‌وپرورش وارد بشوند. مرحوم آقای دکتر بهشتی رئیس دبیرستان نور دانش بود، مرحوم دکتر باهنر و دکتر مفتح هم دبیر بودند. اخوان بهجتی هم این دو گروه را بین خودشان تقسیم کردند، مرحوم آقاشیخ علی به کار دبیری پرداختند و از این راه خواستند به نسل جوان خدمت کنند و دین آنها را نگه دارند. یک گروه دیگر کارهای سنتی روحانیت را دنبال می کردند و طبعا آنهایی که علاقه بیشتری به ارزش‌های اسلامی داشتند و احساس مسئولیت بیشتری می کردند تلاش بیشتری برای تقویت حوزه‌های علمیه و کارهای مربوط به روحانیت داشتند؛ مرحوم آقاشیخ محمدحسین از این دسته بود. گویا به حسب تکوین خدا مقدر فرموده بود که این دو نوع فعالیت بین دو برادر تقسیم بشود. البته مرحوم آقاشیخ علی هم درعین‌حالی که در آموزش‌وپرورش کار می کردند، ارتباط‌شان با حوزه محفوظ بود و بعد از انقلاب هم امام‌جمعه موقت بودند و هم سرپرست حوزه علمیه اردکان و مدرس فعال و بانشاط مدرسه در کنار وظایف دیگر داشتند ولی سابقه غالب مرحوم آقاشیخ علی در نهادهای فرهنگی بود و مرحوم آقاشیخ محمدحسین در نهادهای حوزوی. این بود که طبعا مرحوم آقاشیخ محمدحسین ارتباط‌شان با طلاب و روحانیون و علما بیشتر بود و چون نهضت حضرت امام بیشتر و اصالتا وابسته به روحانیت بود و عناصر اصلی آن روحانیت بودند طبعا ارتباط مرحوم آقاشیخ محمدحسین با این عناصر بیشتر بود. و از دوستان قدیمی هر دو برادر به‌خصوص آقاشیخ محمدحسین، مقام معظم رهبری بودند. جهات مشترک زیادی داشتند غیر از عواطف مذهبی و همکاری در مسائل انقلابی، ذوق ادبی مشترک هم درعین‌حال یک خط مشترک دیگری بود که جلسات ادبی و نقد ادبی و بررسی اشعار و غزل‌ها با حضور مقام معظم رهبری داشتند که تا آخر هم جلوه‌های آن بود و در جلساتی که مقام معظم رهبری با شعرا داشتند غالبا آقای بهجتی هم در کنار ایشان می‌نشستند. یکی از روابط بسیار عمیق آقای بهجتی با مقام معظم رهبری بود که علاقه خیلی خاص به ایشان داشتند و متقابلا مقام معظم رهبری هم به ایشان عنایت داشتند. به هر حال علمای بهشتی بودند که در این عالم رویدند و بالیدند و شکفتند و عطرافشانی کردند و دیگران را بهره‌مند کردند و سرانجام به دیار معبودشان شتافتند.

اشاره‌ای به خاطره‌ای درس‌آموز از ایشان داشته باشید برای دوستداران و بازماندگان و اقوام و طلاب و خود مردم اردکان. در این ۶۰ ساله ارتباط‌های ویژه‌ای با ایشان داشتید؛ بفرمایید تا توشه راه زندگی آینده‌مان باشد.

این شخصیتی که بعضی ویژگی‌های او را تعریف کردم می‌توانید حدس بزنید که سراسر زندگی ایشان خاطره است. کسی که یک روح پرشور و بی‌قراری داشته باشد و در همه عرصه‌های زندگی فعال باشد طبعا زندگی او پر از خاطره است. اما آنچه من دوست دارم تاکید کنم، مساله علاقه به اهل‌بیت و توسلات ایشان بود که در این جهت از مرحوم آقای حائری هم الهام می گرفتند و رابطه خاصی با مرحوم آقای حائری داشتند، چون آقای حائری هم ذوق ادبی داشتند و شعر هم می گفتند و خیلی شعردوست بودند، با غزل‌های حافظ هم خیلی مأنوس بودند و به‌خاطر همین ویژگی ادبی‌شان ارتباط خاصی مرحوم بهجتی با ایشان داشتند و گاهی سروده‌هایشان را به آقای بهجتی ارائه می کردند. از جهات ممتاز در شخصیت آقای حائری شدت علاقه ایشان و عشق به اهل‌بیت بود که در اشعارشان خود را نشان می‌داد و آقای بهجتی هم مستعد این ویژگی‌ها بودند و هم در اثر انس با آقای حائری تقویت می‌شد این روحیه‌شان و حالا وقتی سروده‌هایشان را ملاحظه می‌فرمایید، می‌بینید که آنچه در مدح اهل‌بیت سروده‌اند بسیار جذاب و پرمعنا و بلند است و شاید در جهت تقویت این ویژگی ایشان مرحوم آقای حائری خیلی موثر بودند. خدا درجات آن استاد و آن شاگرد را عالی‌تر بفرماید.

در آخر برای دوستداران و ارادتمندان و اقوام و فامیل ایشان برای اینکه یاد ایشان زنده بماند توصیه‌ای بفرمایید که عمل کنیم.

روایتی است که عبارت آن یادم نیست که عالم در خانواده حکم یک پیغمبر در میان امتش را دارد و چنین علمایی با این ویژگی‌ها که ممتاز هستند در میان اقران خودشان قطعا حکم پیغمبران برجسته و اولوالعزم را دارند و جا دارد که فرزندان و بستگان و دوستداران ایشان و همه کسانی که به ایشان علاقه دارند از زندگی ایشان سرمشق بگیرند برای رفتار خودشان از همت ایشان، از عزت‌نفس و قناعت ایشان سرمشق بگیرند. یکی از بعدهای برجسته زندگی هر دو برادر روح عزت‌نفس و قناعت بود که من این مرتبه‌ای که از این عزیزان سراغ دارم در کمتر کسی می‌توانم نشان بدهم. در دوران تحصیل‌شان در قم که ما آشنایی داشتیم و رفت‌وآمد خانوادگی داشتیم، شاهد بودم که زندگی را خیلی به‌سختی می گذراندند. بد نیست به داستانی اشاره بکنم که هر دو برادر متأهل بودند و هرکدام بیش از یک فرزند داشتند، با یکی دیگر از دوستان که خیلی مأنوس بودند به نام آقای شیخ‌جواد الهی خیلی معاشرت داشتند و صمیمی بودند، سه نفری یک خانه‌ای در گوشه‌های شهر اجاره کرده بودند که سه اتاق داشت و هر خانواده‌ای در یکی از این اتاق‌ها زندگی می کردند. آب هم آن‌وقت‌ها هنوز قم لوله‌کشی نشده بود مانند بسیاری از شهرهای دیگر و هر ۱۵-۱۰ روز یک‌بار به هر محلی می‌آمد و از جوی‌های کثیف عبور می کرد و به حوض و آب‌انبار می‌ریخت و از همین‌ها مردم استفاده می کردند و آن هم با زحمت بسیار که باید به آبیار خیلی التماس بکنیم که نصفه‌شب آب را به ما بدهد که تمیزتر باشد و کثافتی توی آن نریزد. و شب تا صبح باید بیداری بکشیم تا نیم‌ساعت به منزل ما برسد که آن هم در بینش همسایه‌ها می‌بستند و اوضاعی بود. بعد از مدتی آب کم شده بود و این سه خانواده با بچه کوچک و لباس شستن و کهنه شستن با یک حوض آب. اینها با زحمت می‌رفتند سطل‌سطل از جاهای دیگر آب می‌آوردند که از کریّت نیفتد. سه خانواده بچه‌دار تابستان گرم در قم این‌جوری حوض را به اندازه‌ای که کر باشد، نگه می‌داشتند. حالا وضع سایر زندگی و غذای‌شان چه بود، من وارد نمی‌شوم. اجمالا عرض بکنم که خیلی به‌سختی زندگی می کردند. بعد اتفاقا در وسط تابستان یک بارانی آمد و توی کوچه‌ها آب راه افتاد که سیل مانند بود، اینها رفتند و از آب باران که توی کوچه جاری بود سطل، سطل برمی‌داشتند و توی حوض می‌ریختند که آن را پر کنند و بتوانند برای لباسشویی بچه‌ها از آن استفاده کنند و برای آنها برکتی بود این بارانی که آمد و با آب گل‌ها توانستند بریزند توی حوض و چند روز از این آب استفاده کنند. البته این وضعیت منحصر به آنها نبود و اکثر طلبه‌ها این وضع را داشتند. حالا حسنش این بود که سه رفیق بودند و می‌توانستند یک خانه اجاره کنند که حالا اجاره آن را با چه سختی تامین می کردند و شهریه‌شان چه مقدار بود، بماند. و آنها با این عزت‌نفس و قناعت و صبر سختی‌ها را تحمل می کردند تا بتوانند به دین خدمت کنند. جا دارد کسانی که انتصاب به این عزیزان دارند، سرمشق بگیرند. حالا الحمدلله آن سختی‌ها نیست؛ نه از لحاظ اقتصادی آن تنگناها وجود دارد و نه از لحاظ امکانات رفاهی مانند آب لوله‌کشی و برق و تلفن و چیزهای دیگر که قابل مقایسه با آن زمان‌ها نیست. ما تا به حال خواب یک همچون حالاتی را نمی‌دیدیم. حالا با این زمینه‌های رفاهی که فراهم شده که البته نسبی است، بیشتر قدر بدانیم و شکر نعمت‌های خدا را به‌جا بیاوریم و فراموش نکنیم آن رسالتی که برعهده ماست برای حفظ ارزش‌های اسلامی و گسترش اسلام در اقطار عالم و جلوگیری از انحرافات و کج‌روی‌ها و کج‌اندیشی‌ها در دین اینها وظایفی است که بیش از سایر افراد بر دوش روحانیون و بستگان‌شان است. امیدواریم که به همه بستگان این عزیزان خدا توفیق بدهد که راه گذشتگان را ادامه بدهند و شرایط بهتری که در این زمان به‌خصوص بعد از انقلاب فراهم شده، بهره‌برداری بیشتری بکنند و هم برای زندگی دنیایشان و بستگان‌شان بهره‌مند بشوند و هم قدم‌های بلندی برای ترقیات معنوی خودشان و جامعه بردارند.

با این مشغله که داشتید از شما تشکر می کنیم که وقت‌تان را به ما دادید. توفیق بیش از پیش شما را از خداوند متعال خواستاریم.

خیلی متشکرم این کمترین انجام وظیفه‌ای است که نسبت به یک برادر می‌توانیم داشته باشیم. خدا ان‌شاءالله درجات ایشان را عالی کند و عاقبت ما را ختم به خیر کند.

ادامه از صفحه ۱۵

آقای علوی از سادات بسیار خوبی بود که بعد ما اطمینان به او پیدا کردیم، پدرش هم استاد دانشگاه شیراز بود و ضدانقلاب به تمام بود، او مخفی از پدر این کارها را کرده بود توسط یکی از رفقای اردکانی که او خیلی مورد اطمینان من بود و به‌اصطلاح آن‌هم در این سیر بود معرفی شد و گفت تنها ما دو نفریم بین صدها نفر که اعزام شدیم که فقط روزه می گیریم و از خوردن گوشت آنجا پرهیز می کنیم، باقی همه لاابالی هستند نه لاابالی، فرمانده ما می گوید ما شما را به اینجا آوردیم که اینجا کیف کنید بروید با زن‌ها مخلوط بشوید، در مجالس عیش و عشرت شرکت کنید فقط ما این دو نفریم یکی این سید بزرگوار، در هر حال؛ گفت من مقلد امام هستم ما هم یك مقداری از رساله‌ها و پیام‌های امام را به ایشان دادیم، ایشان دو مرتبه به آمریکا رفت و مرتب نامه به ما می‌نوشت و نظرات امام را جویا می‌شد منتها ما به‌جای اسم امام که احتمال زیاد می‌دادم که نامه‌ها کنترل بشود یك طرفش هم یك ارتشی است و یك طرف هم روحانی است می گفتم آقا این‌جور می گویند، آقا نظرشان این است در آخرین نامه‌اش نوشت که فلانی حقیقت این است که به حکم این آیه و این آیه و این آیه یکی این آیه «ولاتحکم الی الذین ظلموا فتمسکم الله»، البته آیه را ذکر نکرده بود شماره آیه را با سوره‌اش ذکر کرده بود گفت من با این آیه لازم می‌دانم که از این دستگاه کنار بیایم و هرچه هم استعفا دادم پذیرفته نشده و من این نامه را خدمت شهید دکتربهشتی دادم گفتم من این نامه را جواب بدهم گفت نه، نه، نه. این نامه را جواب نده نامه‌های دیگر را هم جواب داده بودم خدمت ایشان بردم نشان دادم چون مدتی هم درصدد این بودند که بنده را بگیرند به‌خاطر همین نامه‌ها که بعد لو رفته بود در یك جریانی، بعد آمدند بعد از یکی، دو هفته دیدم که سید بزرگوار آمد در مسجدالرسول، که من به حالت فرار و غیبت از ماموریتم آمدم و به هیچ قیمتی هم جزء دارودسته ارتش و گارد شاهنشاهی نخواهم رفت آن رفیق اردکانی ما می گفت از در و دیوار دارند دنبال آقای علوی می گردند، به او هشدار بده که اگر او را بگیرند تا چیزی نگذشته بگذرد ممکن است چهار، پنج سال زندان داشته باشد ولی اگر زیاد غیبت طول بکشد حکمش اعدام است. ایشان با ما مشورت کرد که چه کنم گفتم اگر شما تهران باشی گرفتار می‌شوی بهترین راه این است که شما معمم بشوی بروی قم، چون قم در دسترس ساواك و این حرف‌ها اینقدرها نیست طلاب هم همه مثل هم هستند تغییر لباس بدهید بسیار خوشش آمد گفت من حاضر هستم درس طلبگی بخوانم، مجرد بود هنوز زن نداشت ما گفتیم که بهترین راهش این است که شما به مدرسه حقانی بروید ما می‌دانستیم که مدرسه حقانی چه شرایطی دارد چون خود بنده در گزینش طلاب شرکت داشتم و هم آقای قدوسی ارادت داشتم. خدمت‌شان مورد وثوق ایشان بودم هم شهید بهشتی که جلساتی داشتیم هم جناب آیت‌الله مصباح که همکاری با مدرسه حقانی داشتند بعد فقط ما یك نامه‌ای برای آیت‌الله مصباح نوشتیم، نوشیم این سید داستان عجیبی دارد او را بدون امتحان و بدون تفحص و بدون مصاحبه به طلبگی بپذیرید. حضرت آیت‌الله مصباح با آیت‌الله قدوسی که آنقدر سختگیر بودند ایشان را برای طلبگی پذیرفتند. یك دو سال سه‌ساله هم این آقای علوی در مدرسه حقانی درس خواند و یك‌دفعه آمد دیدم که خیلی گرفتار زخم معده شده و ناراحتی‌های فکری، گفت این رفقای من می گویند حالا اگر گرفتار بشوی حتما اعدام می‌شوی مگر اینکه با یك عذرخواهی‌هایی، صحنه‌سازی‌هایی که مریض بودم نسخه دکتر ببری ارتش تو را تحویل بگیرد یك چندماهی زندانت می کند شاید کشته‌نشوی حالا چه کنم ما مردد شدیم حقیقتش، گفتیم والا چه عرض بکنم تووظیفه خودت تشخیص دادی که همکاری نکنی نکردی استعفا هم کردی قبول نشد، زدی به فرار حالا هم آمدی ما فکر کردیم که طلبه بشوی خب کار خوبی هم کردید آنجا هم پیدایت نکردند برو خدمت آیت‌الله مشکینی مشورت کن. چند روز بعد باز به مسجدالرسول مجیدیه در تهران برگشت گفت رفتم نزد آیت‌الله مشکینی، ایشان فرمودند هر عارضه‌ای داشته باشند واجب است بر شما که باقی باشید نترسید خود را به خدا بسپارید به‌صورت یك وظیفه واجب شرعی تعیینی و تعینی امر کرده بودند که بمان ایشان هم ماند البته تا اوایل انقلاب من خبر از حال ایشان داشتم، تو جریان مدرسه فیضیه که طلاب برای یادبود شهدای پانزده خرداد مجلسی گرفته بودند مدرسه را درها را بستند و ساواك آب و برق را قطع کرد، این بنده خدا اینجا بود و ساك ایشان در انبار مدرسه فیضیه بود. ساك ایشان در مدرسه فیضیه بود و خادمی داشت شما یادتان نیست شاید هم یادتان باشد به‌نام مشهدی ماشاءالله، آدم سیبیلو که این‌جوری آدم از او می‌ترسید لکن خیلی متدین بود خیلی، بعد از آنکه بر اثر قطع آب در مدرسه را باز کردند شروع به تفحص کردند برخوردند به چمدان آقای سیدعلی علوی نامه‌های بنده آنجا بود، نامه‌هایی که نوشته بود و جواب داده بودم به‌علاوه دو سه چیز که از اختصاصات گارد شاهنشاهی بود دراختیار ایشان بود تحویل نداده بود یکی دستگاه ضبط‌صوت بسیاربسیار کوچك پلیسی که به‌قدیك ساعت بود که پشت دست می‌بست انواع و اقسام صداها را ضبط می کرد این را حیفش آمده بود و بعضی چیزهای دیگر که فهمیدند که این طلبه سابقه‌اش چه بوده بارها و بارها مشهدی ماشاءالله را بردند کتك زدند که باید بگویی این چمدان مال کیست، از آن طرف دوستان عزیز من مثل آقایان حسین نجات که فامیل بودیم با هم برای من خبر می‌آوردند که مراقب خودت باش من هم هر روز صبح که می‌رفتم خودم را به خدا می‌سپاردم یك قرآن مصری جیبی بقل می گذاشتم به خانواده می گفتم اگر برنگشتم نترس من را گرفتن کم کم کار درست می‌شود اما مشهدی ماشاءالله فقط یك کلام می گفت هرچه به او کتك زدند برندو و آوردند می گفت من چه می‌دانم مال کیست با همان لهجه قمی خودش، همه طلبه‌ها می‌آیند چمدان‌هایشان را می گذارند اینجا، چه طلبه‌های خود مدرسه فیضیه چه مدرسه‌های جای دیگر، بعد هم خودشان می‌دانند که کدام چمدان مال خودشان است برمی‌دارند من چه می‌دانم مال کیست، هرچه کتکش زدند جوابش دو تا نشد و درنتیجه مساله لو نرفت نه من گرفتار شدم نه این آقای سیدعلی علوی گرفتار شد، بنده خدا درحال طلبگی بود بعدش یك‌قدری می‌خواست زن بگیرد گفت اگر اجازه بفرمایید یك جایی را معرفی کنید من به یکی از صندوق‌های قرض‌الحسنه قم معرفی کردم آنجا کار می کرد الان مدت‌هاست که خبرش ندارم غرض اینکه خب این‌جور کار را آیت‌الله مصباح یك همچون طلبه‌ای با این سابقه ارتشی بودن و عرض کنم تعلیم دیدن در آمریکا فقط به‌صرف نوشته من که ایشان یك داستانی دارد بعد برای ایشان نقل کردم البته ایشان پذیرفتند و در حمایت خود ایشان را گرفتند سال‌ها در مدرسه حقانی بودند خود این کارها یك شغل از مبارزه بود حالا شاید طلبه‌های امروز درك نکنند می‌بینند که مدرسه حقانی بله فقط صرفا برای عوض کردن درس‌ها و تغییرات دروس و مسائل علمی بوده نه، خیلی مسائل بزرگی و اهداف بزرگی داشتند موسسان آن مدرسه، چنانچه موسسه در راه حق هم همین‌جور بود چنانچه همین مرکز تحقیقاتی هم همین‌جور شروع شد خب این کارها را واقعا کار یك نفر نبود این خدا بود یار و یاور جناب آیت‌الله مصباح عزیز ما که مثلا توانست طرح خود را در ظرف دو سال خدمت امام ببرد آن همه کتاب پایه که نوشته شده بود یك حجم بسیاربسیار زیادی را تشکیل می‌داد و امام دید نه جدی هستند فرموده بود من می‌پذیرم به شرط اینکه خودتان در این کار باشید و ایشان ماندن تا حالا هم شانه زیربار گذاشتند حالا هم که مورد تایید کامل مقام معظم‌رهبری هستند و واقعا در حد توان خود بلکه فوق توان خود دارند کار می کنند این یك مسائلی بود که عرض کنم خدمت شما من درباره ایشان در بُعد مبارزات ایشان می‌دانم مرحوم حاج‌محمدتقی الهی یکی از بازاری‌هایی بود که از دوستان شهید سعیدی‌خراسانی رحمت‌الله علیه بود از شهدای اولیه این انقلاب پاك، محمدرضا سعیدی بزرگی که اسلام او را به جان بپرورید کنون بیمی از جور دژخیم‌هایش شهیدي است که اینکه به خون آرمیده از شاگردان و طرفداران جدی آقای سعیدی بودند من همواره از آیت‌الله مصباح می‌آمدند الهام می گرفتند همیشه ارتباط داشتند چهارماه هم بالاخره زندانی کشید، شکنجه دید، زحمات بسیاری کشید از به‌اصطلاح خوبان بازار تهران بود پدرش هم از علمای کن بود جدش هم از علمای کن بود، غرض اینکه آیت‌الله مصباح همیشه مخفیانه کارها را کرده چون ایشان عقیده‌شان این است که کار باید خالص برای خدا باشد نه برای ریا نه برای اسم و آوازه در کردن چون این است خیلی از مطالب را ایشان نگفته و بعضی از نکته‌ها را من اینجا در این مصاحبه گفتم یك شب برای یکی از سردارانی که حمله شدید به آیت‌الله مصباح کرد در شهرك شهید محلاتی وقتی گفتم بعد از یك ساعت شنید و این حرف‌ها اشك از چشمانش جاری شد، گفت استغفار می کنم فلانی، من هیچ‌وقت از این حرف‌ها را نشنیده بودم. خیال می کردم ایشان هیچ رابطه با امام ندارد و هیچ‌گونه کار مبارزاتی نداشته و همین‌جوری که شما فرمودید اصلا در ذهنش بود که اصلا مخالف بوده. این مسائلی است که من می‌دانم امیدواریم که خداوند هم باز ایشان را یاری کند در تربیت شاگردهای مخلص با استعداد خوب. الان هم می‌بینید شما دربرابر معاندین کسی که راستی‌راستی تا سرحد جان حاضر بایستد آیت‌الله مصباح است البته امثال ایشان هم هستند نه اینکه تنها ایشان باشد ولی یکی از چهره‌های شناخته‌شده ایشان است هرچه می‌خواهند ایشان را در روزنامه‌ها دست ببیندازند مسخره کنند ولی

ز بد گفتن نگردد پاك دل بد/ ز حرف کس نترسد مرد بخرد/ اگر صدبار کس گوید به گل خار/ نگردد خار و باشد نقش رخسار.

اینجوري است حقیقتش. امیدواریم که قدر امثال ایشان را بدانند.

***این تشکل‌هایی که در آن زمان بودند یکی از آن تشکلات، تشکل هیات مدرسین بود که حضرتعالی اشاره فرمودید ظاهرا اسمش باید هیات مدرسین باشد. تشکلات دیگری هم بودند مثلا مثل هیات‌های موتلفه که در آن زمان فعال بودند. ارتباطات حضرت استاد با دیگر تشکل‌های بچه‌مسلمان‌ها از جمله هیات‌های موتلفه چه‌طور بود؟ چه نقشی داشتند؟ شنیده‌ام که استاد مثلا برای هیات‌های موتلفه تحلیل ارائه می کردند.**

آنچه من اجمال آنقدر می‌دانم که عضویه ایشان در آن قضایا نداشت اما راهنمایی زیاد می کرد رفت و آمد آنها با حضرت آیت‌الله مصباح زیاد بود، راهنمایی می‌خواستند تحلیل‌های بسیار خوبی ایشان داشت چون قدرت بر تحلیل‌شان به‌خاطر آن دانش‌های فلسفی قوی که دارند اصلا ذوق خاصی دارند زیاد بود اما من یادم نمی‌آید اگر حالا عضویت ایشان را در آن مسائل هیچ یادم نمی‌آید خبر ندارم.

در هیات‌های موتلفه خود شهید بهشتی نماینده امام بودند.

در هیات‌های موتلفه مرحوم شهید بهشتی بودند ایشان هم با شهید بهشتی خیلی همکاری داشتند اما عرض کردم که بیش از مساله همین تحلیل سیاسی که اجرا می‌فرمایید گاهی ارائه طریق، چیز دیگری در زمینه این گونه مسائل من سراغ ندارم.